

ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران

سجاد افروغ



پژوهشگاه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه تهران



پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
دانشگاه امام خمینی (ره) تهران

ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران

عماد افروغ

سر: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

طی جلد: هاجر قربانی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵

تیراژ: ۷۰۰

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۹۹۶-۷۸۰

نشانی: تهران، خیابان پاسداری، خیابان شهید مومن نژاد (گلستان یکم)، شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷

سایت: www.iscs.ac.ir

پست الکترونیکی: info@iscs.ac.ir

کلیه آثار این پژوهشکده در جهت ایجاد فضای آزاد علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید پژوهشکده نیست.

سرشناسه: عماد، افروغ، ۱۳۳۶-

عنوان و نام پدیدآور: ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران/عماد افروغ

مشخصات نشر: تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۵۱۶ ص.

شابک: 978-600-6996-66-0: ۲۶۰۰۰۰ ریال

موضوع: سیاست علمی -- ایران -- ارزشیابی

موضوع: Science and state -- Iran -- Evaluation

موضوع: آموزش عالی -- ایران -- ارزشیابی

موضوع: Education, Higher -- Iran -- Evaluation

موضوع: علم و دین -- ایران

موضوع: Religion and science -- Iran

موضوع: شناخت (فلسفه)

موضوع: Knowledge, Theory of

موضوع: دانشگاه‌ها و مدارس عالی -- ایران -- ارزشیابی

موضوع: Universities and colleges -- Iran -- Evaluation

موضوع: سیاست علمی -- ایران -- آینده نگری

موضوع: Science and state -- Iran -- Forecasting

شناسه افزوده: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

رده‌بندی گنگره: ۱۳۹۵ ع ۸ ۹ الف / ۱۲۷ Q

رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۴۸۳۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۲۵۹۵۱

فهرست

۷		دیباچه پژوهشکده
۹		مقدمه
		بخش اول: مبانی معرفت‌شناسی
۳۹		تعامل دین و جامعه در چرخش زمانی معاصر؛ عصر بازگشت خدا
۶۵		وجود نرم‌افزاری علم
۸۵		بررسی راهکارهای تأثیرگذاری عمومی پژوهش
۱۰۵		عقل ابزاری و پوزیتیویسم معرفتی
۱۱۷		رنالیسم علمی
۱۳۵		چرا «علم دیگر»؟
۱۴۵		فقدان نظریه جامع درباره انقلاب و گرایش افراطی به پوزیتیویسم
۱۵۹		رویکرد انتقادی به علوم انسانی
۲۰۳		وضعیت علوم انسانی در کشور
۲۲۱		بین علوم انسانی و جامعه ما گسست وجود دارد
۲۲۹		علوم انسانی باید بومی باشد و جز این نمی‌تواند باشد
۲۳۳		تعامل با علوم انسانی غربی

۲۳۷	بومی‌سازی امری سطحی نیست
۲۴۱	امکان جامعه‌شناسی دینی
	بخش دوم: گفتارهای مربوط به حوزه نهادی علم
۲۷۵	جایگاه مطلوب دانشگاه و آسیب‌های آن
۲۹۱	دانشگاه و تحول فرهنگی
۳۰۹	وضعیت فعلی دانشگاه‌ها را مطلوب نمی‌دانم
۳۱۵	اساس اهمیت‌گرایی شده‌ایم و به محتوای مقاله‌ها توجه نمی‌کنیم
۳۱۹	در تاسف علم درجا می‌زنیم
۳۳۱	معیوب بودن «پالک» خرد و جامعه در ایران
۳۳۵	وضعیت نظریه‌پردازی در کشور
۳۳۹	متولی کرسی آزاداندیشی را باید آزاداندیش و محتواگرا باشد
۳۴۷	سرقت علمی از دانشمندان بی‌استفاد
۳۶۳	امکان دانشگاه اسلامی
۳۸۳	نقش و کارکرد نهاد روحانیت
۴۰۷	توقع داریم حوزه با نظریه‌پردازی به بالندگی نرسد
۴۱۳	پرسش‌ها و چالش‌های اساسی وحدت حوزه دانشگاه
۴۳۵	سهم حوزه از وحدت حوزه و دانشگاه
۴۳۹	جایگاه و فلسفه وجودی شورای عالی انقلاب فرهنگی
	ضمیمه
۴۵۵	قالب‌گرایی، آفات، ریشه‌ها و عوارض آن
۴۶۱	پیشرفت با عقلانیت غیرابزاری
۴۹۳	به مرگ نخبگی نزدیک شدیم
۴۹۹	کشور منظمه‌ای اداره نمی‌شود
۵۰۹	منابع
۵۱۳	نمایه

دیباچه پژوهشکده

دانشگاه امروزی در کشور، بخش‌های فرهنگی، اجتماعی و فناوری در عصر حاضر دستخوش تغییراتی شده و موجب ظهور مفاهیم تازه‌ای در مطالعات آموزش عالی، علم و فناوری گردیده است. در این بستر جهانی، در سال‌های اخیر مطالعات فرسنگی - اجتماعی آموزش عالی، علم و فناوری نه تنها مورد توجه واقع شده بلکه در نظام شناخت و آینده‌نگری آموزش عالی اهمیت محوری پیدا کرده است. فهم چالش‌های پیش‌روی آموزش عالی و انتظارات از آن با تکیه بر مولفه‌های علمی و بیرونی نظام علم، وضعیت فعلی و آینده‌نگری تعاملات میان دانشگاه و محیط پیرامون به مدد مطالعات فرهنگی و اجتماعی ممکن می‌نماید و از این عربده می‌توان راهبردهای تعادل‌بخش میان کارویژه‌های دانشگاه با نیازهای اجتماعی و بازار کار ارائه داد. براین اساس مطالعات آموزش عالی و علم برای شناخت وضعیت موجود، ارزیابی تعاملات آن با جامعه و فرهنگ و ایفای نقش موثرتر آموزش عالی در ترسیم آینده کشور نیازمند بهره‌گیری از ظرفیت علوم اجتماعی و علوم انسانی و کاربست راهبردهای آن در عرصه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری است. برای دستیابی به این اهداف،

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از سال ۱۳۸۲ با هدف پژوهش در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی و توسعه علمی، ایفای نقش نهاد واسط میان دانشگاه و جامعه و به‌عنوان نهاد مولد اندیشه و اتاق فکر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در حوزه‌های مورد اشاره تاسیس شده و در پی انجام پژوهش‌ها و مطالعاتی در محورهای زیر است:

۱. پژوهش در زمینه مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی، توسعه علمی و فناوری ۲. مطالعه در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی ارزش علمی ۳. توسعه کانون‌های تفکر در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی و توسعه علمی ۴. آینده‌نگری دانشگاه‌ها و شناخت نیازهای تولید آموزش عالی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی ۵. شناخت واسط مطالعات میان‌رشته‌ای و روش‌های گسترش آن.

با توجه به اهداف فوق، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در کنار برنامه‌ها و فعالیت‌های پژوهشی، اقدام به تالیف و ترجمه آثار علمی در زمینه‌های فوق برای توسعه و رشد این حوزه مطالعاتی و همچنین تامین منابع فکری و علمی لازم برای سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی در آموزش عالی نموده است. امیدواریم کتاب‌های منتشر شده توسط این پژوهشکده، به بهترین شکل در دسترس استادان، مدیران، کارشناسان، و علاقه‌مندان مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی قرار گیرد و در ارتقای کیفی کارویژه‌های آموزش عالی و علم در جامعه ایران به سهم خود نقشی فعال داشته باشد.

مقدمه

هنگامی که تماسی از سوی پژوهشگر به ششده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری برقرار و پیشنهاد کتابی حاوی مطالب بنده درباره مقوله‌های مرتبط با علم، نهاد علم، حرفه‌شناسی علمی، آسیب‌ها، کاستی‌ها و قوت‌ها و غیره داده شد، ابتدا خوشحال شدم زیرا آن را هم ضروری و هم آسان می‌دانستم، اما به مرور و در حین زمانی که صرفه آن می‌کردم، یقینم بر ضرورت و تردیدم بر سختی کار افزوده شد. به لطف تماسی مهربان، این بار هم ضرورت بر تردید فائق آمد و تمام وقت به گزینش مطالب مربوط اقدام کردم و به ویرایش، حذف، تنظیم و مشخص کردن تقدیرها بر مطالب پرداختم. تعیین تقدم و تأخر مطالب، به مراتب از پیدا کردن فایل نایب‌شده آن‌ها سخت‌تر بود. مانده بودم به ترتیب ساختار مطالب، کتاب را تنظیم کنم یا به ترتیب موضوع و یا به ترتیب اهمیت و جایگاهی که به آن باور دارم و هم‌اکنون خبری از آن نیست. بر اساس مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها پیش بروم، یا موضوعات را با اولویت‌بندی مطلوب و شایسته (تقدم علوم انسانی بر علوم ابزاری)، یا اولویت‌بندی حاکم و جاری (تقدم علم

ابزاری بر علم هدف یا همان علم انسانی) دسته‌بندی کنم و به‌رغم تداخل اجتناب‌ناپذیر مضامین، در ذیل عناوین کلی، مطالب را نظم و نسق بدهم. حُسن روش اول آن است که خواننده همان ابتدا با محتوا، عمق و چهارچوب نظری نویسنده آشنا می‌شود و در صورت تحمل مرارت مطالعه مقاله‌های نسبتاً سخت، مسیر برای مطالعه بقیه کتاب آسان‌تر می‌شود و حُسن روش وضعی، در دسته‌بندی مطالب و البته وجه ترکیبی و تداخلی ساختاری آن است. در نهایت و تا حدودی به دلیل فضای علمی و برج عاج‌نشینانه‌ی صوری و فرمالیستی غالب، بیگانه با جامعه و دردها و نیازهای آن و بی‌توجه به جایگاه گفت‌وگو، مباحث علمی و پرهیز از انگ‌های متداول و یا توجه به تجربه‌های گذشته، برج‌ع‌دادم ضمن برگزیدن روش نخست، نیم‌نگاهی نیز به روش دوم داشته باشم.

تلاش کردم تقدم علوم انسانی با علم هدف، خود را در عمل نشان دهد و نیازی به توجه به تقدم آن به لحاظ ترتب مطالب نباشد، چون سنخ بحث در کل مربوط به علوم انسانی است؛ پس اگر پای علوم طبیعی و به اصطلاح غیرانسانی در میان باشد. بحث در تعاریف رایج، به طور عمده «درباره علم و فناوری» است و نه «در علم و فناوری»؛ هرچند در مقوله «در علم و فناوری» نیز نباید با علوم انسانی بیخانه بود. واقع تا علوم طبیعی تکلیف خود را با انسان، غایات و نیازهای او و در نتیجه، مبانی نظری و متافیزیک و هستی‌شناختی مطالعات خود معلوم نکند نمی‌تواند ادعای موجه و معتبری درباره موضوعات و حوزه وظایف خود داشته باشد؛ به عبارتی علوم طبیعی هم به یک معنا علوم انسانی است و تنها به اعتبار وحدت در عین کثرت، جدایی آن‌ها معنا دار است.

نکته دیگری که روش موضوعی را دشوار می‌سازد، درهم‌تنیدگی مباحث سخت‌افزاری مربوط به نهاد دانشگاه و عواملی مانند مدیریت علم،

ظرف و ساختار اداره دانشگاه‌ها، عوامل مربوط به تمرکزگرایی یا کثرت‌گرایی و محدوده اختیارات و آزادی عمل دانشگاه‌ها از یک سو، و وجوه نرم‌افزاری مربوط به دانش‌شناسی و مباحث معرفت‌شناسی از دیگر سوست؛ از این رو، به‌ندرت می‌توان گفتاری را در این کتاب دید که در آن این دو از هم تفکیک شده باشند. با این وصف، نگارنده تلاش دارد حسب تقدم موضوعی، مطالبی که صیغه نرم‌افزاری تری دارند مقدم بر گفتارهایی بیایند به صیغه سخت‌افزاری تری دارند.

بر این اساس، ابتدا گفتارهای معرفت‌شناختی‌تر - چه در حیطه علوم طبیعی و چه علوم انسانی - و سپس گفتارهای مربوط به جریان‌های نهادی علم، اعم از دانشگاه، حوزه و شورای عالی انقلاب فرهنگی خواهند آمد. بی‌شک مقوله‌های مربوط به نرمی‌سازی علم و معرفت، به دلیل وجه نرم‌افزارانه آن‌ها در ذیل مسواری قرار می‌گیرند. شاید بهتر بود محورهای مربوط به نظریه‌پردازی، آزاداندیشی و شاخص‌های علم‌سنجی نیز همین‌جا بیاید، اما به دلیل طرح آن‌ها در ایران و به آسیبی که آن‌ها ترجیح داده شد در بخش مربوط به حوزه نهادی علم در کشور طرح شوند.

تنظیم مطالب در بخش نخست به این صورت است که ابتدا مباحث کلان مربوط به علم‌شناسی و محورهای مرتبط آمده و سپس وارد مقوله‌های مربوط به جایگاه علوم انسانی و ضرورت بودن آن و حتی دفاع از امکان نوعی جامعه‌شناسی دینی شده‌ایم.

خوانندگان محترم توجه دارند با کتابی مواجهند که واجد دسته‌بندی پسینی و بر اساس نوشته‌های موجود است و نباید توقع کتابی منسجم با دسته‌بندی پیشینی و فاقد تداخل مضمونی از آن را داشت؛ در مقابل وجه تمایز آن، مسئله‌محوری، زمینه‌مندی و انضمامی بودن علاوه بر تنوع و تکثر برخی مضامین است. تمنای بنده از خواننده ارجمند این است که با عینکی

محتوایی و قالب‌شکنانه به مطالعه اثر بپردازد. در این صورت و امیدوارانه ملاحظه خواهد کرد که ارزش برخی گفت‌وگوها به دلیل بافت زنده، بی‌تکلف و مسئله‌محور بودن آن از برخی مقاله‌ها و یادداشت‌ها اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.

در ابتدا مقاله‌ای را برگزیدم که به تازگی در یکی از مجله‌های علمی - پژوهشی به چاپ رسانده و در همایشی در سوئیس ارائه کرده‌ام. مقاله‌ای که با اغراض بالاستیال روبه‌رو شد. این مقاله در واقع حکم مقدمه و مدخلی نه روی پای فهم روح و مضمون کتاب و نتیجه تأملات سالیان بنده، ولو به صورت تریاه و مختصر است. تأملاتی که کماکان ادامه دارد و به تازگی با ارائه یک جزای با عنوان «تفکر منظومه‌ای در برابر تفکر ثنویت‌گرا» به مناسبت هفته پژوهش در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بسط بیشتری یافت. آفتاب مرز بشر در تمامی ساحت‌های نظری و عملی، دوگانه‌نگری است؛ دوگانه‌نگری‌ای که با دکارت در قالب دوگانه نفس و بدن یا ذهن و جسم آغاز و توسط کتاب ریل‌گذاری شد و پیش آمد. زمانی بشر از وحدت‌گرایی محض و سلب و مطلق قرون وسطایی رنج می‌برد و هم‌اکنون از انسان‌گرایی و تفاوت‌گرایی مطلق و مفرط. یکی از مهم‌ترین دوگانه‌نگری‌ها، دوگانه نفس و بدن، انسان طبیعت، علوم انسانی و فرهنگی در برابر علوم طبیعی و مقوله جسم در برابر ماورای جسم و بازتاب آن بر دوتایی دنیا و آخرت و نتایج آن است.

ملاصدرا به مثابه فیلسوفی ناثنویت‌گرا که با ظرافت هرچه تمام خدا و خرد و عشق را - و به تعبیر بنده با انبساط عقل - جمع کرده و بستر را برای ربط طبیعت و ماورای طبیعت فراهم کرده است، بحث رابطه نفس و بدن را به فلسفه سیاسی و حکوت عادل و جائز تسری می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۹۲: ۴۹۹). امام (ره) در برابر دوتایی دنیا و آخرت، جسم و ماورای جسم،

ماده و معنا روایتی از پیامبر اکرم (ص) را بسیار مورد تأکید قرار می‌دهد: «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحِيلٍ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» یعنی اگر با ریسمانی به زیرین‌ترین لایه زمین بروید، تازه بر خدا وارد شده‌اید. یکی دیگر از این دوتایی‌ها، بود و نمود و ایمان و تفکر است که این هم از زمان کانت آغاز شد؛ اینکه ما نمود را می‌شناسیم و شناخت بود از توان ما خارج است. بر این اساس توجه از هستی و هستی‌شناسی به محدوده معرفت انسان با گرایش به انسان‌انگاری و طبعاً معرفت‌شناسی کشانده شد. اینکه علم و دانش بر سازه‌های ذهنی است و به دنبال آن بحث ایدئالیسم استعلایی در حیطه معرفت‌شناسی تجلی مطرح شد، هم از ضرورت‌های عالم و هم از توانایی شناخت ضرورت‌های عالم غفلت کرد.

دوتایی دیگر، دوتایی خدا و انسان یا خلق است. تو گویی خدا و انسان در برابر هم هستند. اگر استن بشر را خوب نگاه کنید که تجلیاتش را هم در علوم می‌بینید، همین عابد است یعنی آن خداگرایی مطلق و آن تکلیف‌گرایی قرون وسطایی، به واکنش افراطی انسان‌گرایی و حق‌گرایی افراطی انجامید. یکی دیگر از دوتایی‌هایی که از زمان ابتدا بوده، حکمت نظری و حکمت عملی است. هر دو وجودی، هر دو حکمت‌اند. در نظر هم حتی اگر موضوعاتش طبیعی باشد، عمل لازم است. در اینجا هم شما نمی‌توانید رابطه یک‌به‌یکی را بین نظر و پدیده مورد مطالعه برقرار کنید. حتماً پای عمل به میان می‌آید. اصولاً هیچ معرفتی بدون عمل نیست و عمل هم وجهی اجتماعی، زبانی و تاریخی دارد. حال ممکن است حسب موضوع، تفاوت‌هایی باشد؛ به این معنا که موضوع طبیعی، شما متأثر از فاعل شناسا نباشد، اما برخلاف موضوعات طبیعی، موضوعات اجتماعی در وجه نظری و به اصطلاح حکمت نظری نیز بی‌تفاوت و بدون واکنش در برابر فاعل شناسا نیستند.

در حیطه حکمت عملی نیز نباید به طور خاص از وجه وجودی اخلاقیات، در سطحی غافل بود و صرفاً آن را به انسان و قراردادهای اعتباریات او فروکاست؛ بنابراین نباید مرز قاطعی بین حکمت نظری و عملی کشید. تو گویی در حکمت نظری، مفاهیم، زمینه، عمل و تاریخ هیچ دالیتی ندارد و فقط دخالت‌ها در حکمت عملی است و از سوی دیگر وجودی تنها اختصاص به موضوعات خارج از انسان و اخلاقیات دارد؛ حال آنکه تعبیری اخلاق هدیه انسان به عالم نیست بلکه دیکته عالم به انسان است.

می‌توان انواع و اقسام دوتایی‌های دیگر را مطرح کرد: نظریه و عمل، نظریه و ارزش، ارزش و واقعیت، نظریه و مشاهده. ریشه بیشتر این دوتایی‌ها به دیوید هیوم بازمی‌گردد آنجا که می‌گوید، «باید» از «است» بر نمی‌خیزد. این قضیه منتقدان بسیاری از جمله روی بسکار و آندرو کالیر (افروغ، ۱۳۹۴: ۴۸-۵۹) دارد. کالیر بر این باور است که جدایی واقعیت و ارزش به این می‌ماند که چیزی را حقیقت بدانیم اما باورمان به خلافش تعلق بگیرد و بر عکس، چیزی را ارزش بدانیم که کاذب است. درحالی‌که این پرسش که درباره x باید به چه معتقد باشیم مستقل از این پرسش نیست که چه چیزی درباره x درست است. کالیر با اشاره و منطق استدلال از واقعیت به ارزش را شبیه براهین علمی و متکی بر سواهد و مدارک و همسو با بسکار از جنس ستریس پاریبوس (به شرط ثابت ماندن سایر چیزها) می‌داند. به شرط ستریس پاریبوس، صداقت فعل ممدوح اخلاقی و سرقت فعل مذموم اخلاقی است.

بسکار ضمن مفروض دانستن بسترسازی، برانگیختگی یا حتی تأثیر علی واقعیت و ارزش بر یکدیگر، بر ارزش‌باربودن نظریه و دلالت ارزشی نظریه همانند عمل‌باربودن نظریه و دلالت عملی نظریه اصرار می‌ورزد. از

نظر او بهترین، دقیق‌ترین، صحیح‌ترین یا کامل‌ترین توصیف یک موقعیت اجتماعی، همواره به صورتی اجتناب‌ناپذیر ارزشی یا به عبارت دیگر واجد ضرورت‌های ارزشی خواهد بود. در واقع، تبیین نقشی در برون‌رفت از عقاید کاذب و نامطلوب به سوی عقاید صادق و مطلوب ایفا می‌کند؛ لذا اینکه حقیقت خوب است تنها شرطی گفتمانی در مورد اخلاق نیست، بلکه شرط هر گفتمانی است.

بنابراین، شما قائل به جدایی واقعیت و ارزش می‌شوید، علوم انسانی تان خنثی می‌شود و نمی‌تواند به درد انسان توجه کند و فقط باید گزارش کند من بی طرف. یعنی چه بی طرف است؟! مگر می‌شود بی طرف بود؟! اصولاً این چه درکی از عالم است، که شما بی طرف باشید؟! عالم اجتماعی باید به موضوع اجتماعی بپردازد که عبط پدیده واقعی نیست. ایده مرتبط با این واقعیت اجتماعی هم جزء موضوع اجتماعی است. این واقعیت اجتماعی یا واقعیت ساختاری یا نهادی، با ایده آن مرتبط است. آن ایده آن را بازتولید و ایجاد کرده است. در دهه ۷۰ در انگلستان می‌گفتند، بیکاری ناشی از بی‌عاری و تنبلی است. تو گویی هیچ نهاد و سازمانی، مسئولیتی در بیکاری ندارد و نظام سرمایه‌داری فاقد هرگونه نقش و تأثیری روی بیکاری است. وقتی روی این موضوع کار کردند، متوجه شدند منشأ بیکاری نظام سرمایه‌داری است و این ایده را که بیکاری ناشی از بی‌عاری و تنبلی است، سرمایه‌داری تولید می‌کند، عده‌ای هم آن را می‌پذیرند. عالم اجتماعی وقتی می‌خواهد تبیین صحیح کند، این رابطه را بر ملا می‌کند. می‌گوید این ساختار آن را ایجاد کرده و این ایده هم آن را تقویت و بازتولید می‌کند. حال عالم اجتماعی چه باید بگوید؟ باید تحلیلی صحیح ارائه کند یا نه؟ اگر می‌خواهد تبیینی صحیح به دست دهد باید واکاوی انتقادی کند. پس علوم انسانی نسبت به موضوعش و حتی خودش هم

انتقادی است. اگر عالم اجتماعی نتواند تبیین صحیح و کامل و درستی به دست دهد و ایده غلطی را بازتولید کند، خودش ایده ای غلط می شود و بنابراین نسبت به خودش هم باید انتقادی باشد.

درباره مفهوم نظریه و مشاهده هم ما سه دیدگاه داریم: دیدگاهی می گوید نظریه چهارچوب نظم بخش تجربه، و تجربه ملاک آزمون نظریه با زبانی خنثی در مقام داوری است. دیدگاه دیگر می گوید مشاهده را راهی به ارزیابی نظریه نیست. این دیدگاه پسامدرنی است که در فلسفه علم شکل گرفته است. دیدگاه دیگر هم می گوید، تعاملی بین این دو وجود دارد: هم مشاهده سرشار از نظریه است و هم نظریه سرشار از مشاهده.

به هر حال و در مجموع بهترین عالم اجتماعی کسی است که به من بگوید چه کنم، چه انتخاب کنم، مردم علاقه ام چه باشد؟ یک فلسفه اخلاق به دست بدهد. نظریه اجتماعی باید حسب همان رابطه «هست و باید» یک فلسفه اخلاق به دست بدهد. این رابطه هست و باید هم از جنس ستریس پاریبوس است؛ یعنی بالذات و به شرط آنکه عامل مزاجی نباشد. حالا بالاتر هم می رویم و می گوئیم ارزش ها وجودی اند، ارزش ها نفس الامری اند. ارزش ها هستند و قراردادی نیستند. اخلاق قراردادی نیستند. ارزش ها این بحث ها در فلسفه اخلاق مطرح می شود. بحث حکایت گری، شایستگی، مطلق، کلی، عینی و عملی بودن در حیطه اخلاق مطرح می شود.

یا دوتایی های دیگر مثل عقل و عشق. بر این باورم نه می توان با انبساط عقل، خرد و عشق و خدا را جمع کرد. یا دوتایی علم و دین که در گفتار اول کتاب به آن اشاره شده است. چرا می گویند تقابل علم و دین؟ می گویند علم دل مشغول حقیقت است و دین دل مشغول ایمان و معنا. دین هم دل مشغولی حقیقت را دارد.

بر این باورم که در دنیای کنونی ربط ها یا از بین رفته یا در حال از بین رفتن اند؛ هرچند بارقه های امیدی هم در گرایش به تفکر منظومه ای

به چشم می‌خورد؛ یا علم و هنر، تو گویی کسی که در حال علم آموزی است، باید ساحت‌های احساسی و زیبایی‌شناختی را کنار بگذارد. یا بحث خطا و صواب، طوری بحث می‌کنند، گویی هیچ‌کس نباید خطا کند. اصلاً خطا لازمه رشد است. شیطان، عملة خداست. به لحاظ مفهوم‌شناسی نمی‌توانید بدون درکی از خطا، صواب و بدون درکی از صواب، خطا را بشناسید. دیالکتیک خطا و صواب را باید فهم کرد. خطا، بستر رشد و کمال است؛ البته نه اینکه به قصد کمال، خطایی ارادی انجام دهید. بحث من بحث جایگاه خطا و شر و نفی و تضاد در عالم است. اینکه بالاخره بشر خطا می‌کند. و ما انواع و اقسام خطا، خطای اجتناب‌ناپذیر و اجتناب‌پذیر داریم. حتی می‌توان خطای اجتماعی و فردی را برشمرد و به‌رغم ارتباطشان آن‌ها را از هم تفکیک کرد.

درباره دوتایی فرد و جامعه یا حقوق فردی و اجتماعی و دعوای لیبرال‌دموکراسی و سوسیالیسم کراسی هر یکی بر حق فردی و آزادی تأکید می‌کند و دیگری بر حقوق افته دی و اجتماعی، درحالی‌که بشر هر دو را می‌خواهد و اتفاقاً اگر هر دو را می‌خواهد باید اخلاق و معنویت را هم دست‌کم به‌عنوان عنصر پیونددهنده بخواهد. به‌عنوان الت و آزادی بدون حلقه واسطی به نام معنویت و نوع‌دوستی و اخلاق، قابل جمع نیست.

دوتایی دیگر و مورد بحث خاص ما علم و جامعه است. درد و مشکل ما هم همین است. امروزه یکی از دردهایی که با آن روبه‌رو هستیم، فقدان رابطه ای دیالکتیک بین خرد و جامعه است. پژوهش برای پژوهش، پژوهش بیگانه با فرهنگ و جامعه و انسان و نیازهای او، تقویت‌کننده نگاه تفاوت‌گرایانه و مجمع‌الجزایری، نگرش منتج به قالب‌گرایی و تک‌قابلی، نگرشی که مخاطب را واحد می‌بیند و واحد می‌داند، نگرشی که مخاطبش هر که باشد مردم نیستند، نگرشی فاقد بینشی دیالکتیک، دیالکتیکی بین خرد و جامعه، بین عرصه منجمد و داغ جامعه، نگرشی در تقابل با نگرش

منظومه‌ای و ناثنویت‌گرا؛ فسانه‌ای با ادعای حقیقت. استاد مطهری در کتاب «گریز از ایمان و گریز از عمل» با اشاره به سوره رعد آیه ۱۷ می‌نویسد: «بینید قرآن مجید در ضمن یک تمثیل در سوره رعد، ضرورت‌ها و نیازها و بُعد دوام‌ها و استمرارها را بر اساس نیازها چگونه بیان می‌کند... مثل می‌زند به باران که از آسمان بر دشت و دمن و دره می‌بارد و تشکیل سیل می‌دهد و این سیل در رودخانه جاری می‌شود و در مسیر زلالی، حیوان‌های مرده‌ای، خس و خاشاکی و امثال این‌ها قرار می‌گیرد. در نتیجه حرکت این آب زیاد که چنین سیلی را تشکیل می‌دهد و آب‌ها به هر سی‌توره، کف‌هایی روی آب تولید می‌شود. آن کف آن‌قدر زیاد است که روی آب را می‌گیرد و آدم بی‌خبر و ناآگاه شاید بپندارد هرچه هست کف است و این را پیروزی کف بر آب تلقی کند که همیشه آب مغلوب کف می‌شود، ولی قرن در آخرش می‌گوید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» یک‌وقت می‌بینی کف، در اثر یک باد از بین رفت، یک موجود موقت و بسیار موقت بود. کف می‌رود بعد نمی‌گوید: «و اما آب باقی می‌ماند»... بلکه می‌گوید آنچه برای مردم رافع است و نیازها را برمی‌آورد، باقی می‌ماند. یعنی قرآن می‌خواهد بگوید در نظام کلی عالم آنچه باقی می‌ماند به این دلیل استمرار دارد که نیازها برمی‌آورد» (مطهری، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۱).

می‌گوید آنچه مورد نیاز است باقی می‌ماند، یعنی دین هم برای مردم و برای جامعه است؛ برای رفع نیازی است. دین هم خادم انسان است. فلسفه و علم که جای خود دارند. شخصاً هیچ‌چیز جز انسان و تعالی انسان و رشد و سعادت او را در این عالم مخدوم نمی‌دانم. دین و فرهنگ و فلسفه و علم باید خادم انسان، و عامل رهایی، بهروزی و بالندگی او و جامعه سعادت‌مند باشند. نباید این قدر برج عاج‌نشینانه به رشته‌های علوم طبیعی و انسانی نگاه کنیم. این علوم اگر نتوانند رفع نیازی کنند و مسئله محور نباشند حذف خواهند شد.